



The Aesthetics of Anxiety: Ekphrasis and Existential Struggle in Sadeqh Hedayat's The Blind Owl from the Perspective of Heidegger's Philosophy

Didar Anwar Ahmed Al-Hamawandi^۱

Ph.D. student of Department of philosophy of art, Science and research branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Khosro Sina^۲(Responsible author)

Assistant Professor, Faculty of Art and Architecture, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran

Seyed Sadeqh Zamani^۳

Assistant Professor, Department of Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Badrieh Ghavami^۴

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Received:1403/9/2 accepted:1403/12/12

Abstract

The Blind Owl, a novel by Sadeqh Hedayat, is considered one of the most prominent works of modernism in Persian literature. It explores the existential crises of modern man through the technique of ekphrasis. This research, based on the philosophical perspective of Martin Heidegger, analyzes the role of this

^۱. dararanwar1989@gmail.com.

^۲. khosro.sina@uok.ac.ir.

^۳. zamani@iausdj.ac.ir.

^۴. badriqavami@gmail.com

technique in the narrative of *The Blind Owl*, demonstrating how Hedayat utilizes it to represent themes of anxiety, alienation, death, and temporality. Examining key scenes of ekphrasis—from the embroidered curtain and headless shadows to the misty house, the painted vase, and the endless staircase—reveals how Hedayat, by creating symbolic images, establishes a profound connection between literary aesthetics and existentialist philosophy. Furthermore, an analysis of architectural themes in the novel shows that fictional spaces, such as the tomb-like room and the unknown city, reflect the narrator's disturbed mentality and his detachment from reality. The findings of this research indicate that although *The Blind Owl* is influenced by Heidegger's philosophical concepts, Hedayat's interpretation of anxiety and death, instead of leading towards authenticity, results in psychological breakdown and mental obsessions. This fundamental distinction has transformed *The Blind Owl* into a unique work in Iran's modernist literature, strengthening its position in the global discourse of existentialism.

Keywords: *The Blind Owl*, Sadegh Hedayat, Ekphrasis, Martin Heidegger, Existential Anxiety

Extended Abstract (English)

Sadegh Hedayat's *The Blind Owl* is one of the most significant works of modernist Persian literature, exploring existential themes such as anxiety, alienation, death, and temporality in a highly symbolic and complex narrative. This study adopts an interdisciplinary approach to analyze how these themes are represented through the technique of ekphrasis in *The Blind Owl*, interpreting them within the framework of Martin Heidegger's philosophy. Ekphrasis, which refers to the vivid description of visual objects and scenes in a literary text, plays a crucial role in establishing the relationship between imagery, narrative, and philosophical discourse in this novel.

The analysis reveals that Hedayat employs ekphrasis to depict the narrator's existential anxiety and alienation through visual elements such as the embroidered curtain, headless shadows, the fog-laden house, the painted jar, and the endless staircase. These scenes symbolize identity crises, fear of annihilation, and detachment from reality—fundamental aspects of *Dasein* in Heideggerian thought. Unlike Heidegger, who considers anxiety as a gateway to authentic existence, Hedayat connects it to the narrator's psychological collapse and obsessive despair.

A key contribution of this study is the identification of fundamental differences between Hedayat's and Heidegger's perspectives on existential crises. While

Heidegger conceptualizes anxiety as a necessary condition for self-awareness and the pursuit of authenticity, Hedayat portrays it in a more pessimistic context, where the narrator remains trapped in a cycle of inertia, repetition, and an inability to enact change. This distinction is particularly evident in their treatment of concepts such as *Being-toward-death*, *alienation*, and *temporality*. Whereas Heidegger argues that awareness of death can lead to a more authentic existence, *The Blind Owl* suggests that death does not serve as a path to authenticity but rather leads to obsessive despair and existential paralysis.

An architectural and spatial analysis of the novel demonstrates that settings such as the narrator's tomb-like room, the unknown city, and the endless staircase reflect his fragmented mental state. These spaces do not merely function as narrative tools; they also serve as metaphors for decay, disorientation, and psychological disintegration. Hedayat thus merges image and text to elevate the narrator's existential experiences to a deeply symbolic level.

From an intertextual perspective, this study highlights that *The Blind Owl* is influenced not only by Western modernist literature but also by Persian literary and artistic traditions. Although Hedayat drew inspiration from writers such as Kafka, Poe, and Wilde, his use of symbols, poetic language, and rich visual descriptions demonstrates strong ties to Persian literary and artistic heritage.

The findings of this study indicate that *The Blind Owl* stands at the intersection of Iranian modernism and Western existentialism. By employing ekphrasis and intertwining it with philosophical themes, Hedayat has created a novel that not only reflects the existential crises of modern humanity but also possesses a distinct aesthetic value. This paper suggests that further analysis of *The Blind Owl* could benefit from poststructuralist and psychoanalytic approaches, as well as an examination of the novel's historical, cultural, and social influences.

Keywords: *The Blind Owl*, Sadegh Hedayat, ekphrasis, Martin Heidegger, existential anxiety, alienation, *Being-toward-death*, temporality

دیدار انور احمد الهموندي^۵

دانشجوی دکتری تخصصی گروه فلسفه هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

خسرو سینا (نویسنده مسئول)

استادیار دانشکده هنر و معماری دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

سید صادق زمانی^۷

استادیار گروه فلسفه هنر، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

^۸ بدریه قوامی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

تاریخ دریافت: ۳۳۳۳/۹/۲ تاریخ پذیرش: ۳۳۳۳/۲۲/۲۲

چکیدہ

رمان بوف کور اثر صادق هدایت، به عنوان یکی از برجسته ترین آثار مدرنیسم در ادبیات فارسی، با استفاده از تکنیک اکفراسیس به بررسی بحران های وجودی انسان مدرن می پردازد. این پژوهش با تکیه بر دیدگاه فلسفی مارتین هایدگر، به تحلیل نقش این تکنیک در روایت بوف کور می پردازد و نشان می دهد که هدایت چگونه از آن برای بازنمایی مضامین اضطراب، بیگانگی، مرگ و زمانمندی بهره گرفته است. بررسی صحنه های کلیدی اکفراسیس - از پرده گل دوزی شده و سایه های بی سر تا خانه مه آلود، کوزه نقاشی شده و پلکان بی انتها - نشان می دهد که هدایت چگونه با خلق تصاویری نمادین، پیوندی عمیق میان زیبایی شناسی ادبی و فلسفه اگزیستانسیالیستی برقرار کرده است. همچنین، تحلیل تم های معماری در رمان نشان می دهد که فضاهای داستانی، مانند اتاق قبرمانند و شهر ناشناخته، بازتاب دهنده ذهنیت آشفته راوی و گسست او از واقعیت هستند. نتایج این پژوهش نشان می دهد که اگرچه بوف کور تحت تأثیر مفاهیم فلسفی هایدگر قرار دارد، برداشت هدایت از اضطراب و مرگ به جای هدایت به سوی اصالت، به فروپاشی روانی و وسواس های ذهنی منجر می شود. این تمایز بنیادین بوف کور را به اثری منحصر به فرد در ادبیات مدرنیستی ایران تبدیل کرده و جایگاه آن را در گفتمان جهانی اگزیستانسیالیسم تقویت می کند.

^o. dararanwar1989@gmail.com.

khosro.sina@uok.ac.ir.

zamani@iausdj.ac.ir.

^ badriqavami@gmail.com

کلیدواژه‌ها: بوف کور، صادق هدایت، اکفراسیس، مارتین هایدگر، اضطراب وجودی

۱. مقدمه

رمان بوف کور، اثر صادق هدایت، اثری پیچیده و چندلایه است که با وجود ریشه داشتن در فرهنگ ایرانی، به مضامینی می‌پردازد که فراتر از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی هستند: همان‌طور که مایکل بیرد^۱ در پژوهش خود اشاره می‌کند، بوف کور را می‌توان اثری فراتر از ادبیات ملی و در قالب یک «سیستم زیبایی‌شناسی بین‌المللی» بررسی کرد. این رمان با پرداختن به بحران‌های هستی‌شناختی، انزوا، مرگ و اضطراب وجودی، تجربه‌ای جهانی از رنج و گم‌گشتگی انسان مدرن را ارائه می‌دهد. این رمان از یک‌سو در بستر ادبیات فارسی و سنت‌های نمادگرایی آن جای دارد و از سوی دیگر، تأثیرپذیری آن از ادبیات گوتیک و اگزیستانسیالیسم غربی انکارناپذیر است. وای مینگ (۲۰۰۰)^۲ و کولتر (۲۰۲۰)^۳ بر این باورند که هدایت در بوف کور از آثار ادبی غرب، از جمله نوشته‌های دانته، ادگار آلن پو، ای.تی.ای. هافمن و اسکار وایلد الهام گرفته است. با این حال، این منابع تأکید دارند که این اثر تنها یک اقتباس از ادبیات غرب نیست، بلکه با بهره‌گیری از سنت‌های ایرانی، خوانشی منحصر به فرد از مفاهیم جهانی ارائه می‌دهد. کریمی حکاک (۱۹۹۲) نیز معتقد است که بوف کور رابطه‌ای پیچیده با سنت ادبی فارسی دارد؛ به‌طوری‌که در عین تأثیرپذیری از ادبیات غرب، همچنان به ریشه‌های فرهنگی خود وفادار مانده است. رمان بوف کور با روایتی چندلایه، فضاسازی و هم‌آلود و نمادگرایی پیچیده، به شکلی عمیق بحران‌های وجودی انسان مدرن را به تصویر می‌کشد.

اگرچه بسیاری از پژوهش‌ها این رمان را در چارچوب اگزیستانسیالیسم بررسی کرده‌اند، اما نقش تکنیک‌های روایی، به‌ویژه اکفراسیس، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اکفراسیس به توصیف بصری اشیاء و صحنه‌ها در متن ادبی اشاره دارد و در بوف کور نقش مهمی در ایجاد ارتباط میان تصویر و روایت دارد. این تکنیک به هدایت امکان داده است تا از طریق بازنمایی تصویری، احساس اضطراب، بیگانگی و فروپاشی هویت راوی را به شکلی هنری و تأثیرگذار نمایش دهد.

^۱The Blind Owl^۲Michael Beard^۳Existential Crises^۴Isolation^۵Existential Anxiety^۶Wai Ming^۷Coulter^۸Dante Alighieri^۹Edgar Allan Poe^{۱۰}E.T.A. Hoffmann^{۱۱}Oscar Wilde^{۱۲}Ekphrasis

از سوی دیگر، مفاهیمی چون دازاین، هستی برای مرگ، اضطراب، بیگانگی^۲ و زمانمندی^۳ که در فلسفه مارتین هایدگر مطرح شده‌اند، می‌توانند چارچوب مناسبی برای تحلیل این تکنیک^۴ در بوف کور فراهم کنند. این پژوهش با رویکردی بین‌رشته‌ای به بررسی پیوند میان اکفراسیس و مفاهیم فلسفه وجودی مارتین هایدگر در بوف کور می‌پردازد. اهداف اصلی تحقیق عبارت‌اند از:

- تحلیل چگونگی به‌کارگیری اکفراسیس در بوف کور و نقش آن در روایت و مضامین فلسفی اثر.
- بررسی مفاهیم کلیدی فلسفه هایدگر (دازاین، هستی برای مرگ، بیگانگی، اضطراب و زمانمندی) و نحوه بازتاب آن‌ها در رمان.
- ارزیابی تطبیقی دیدگاه هایدگر و هدایت درباره بحران‌های وجودی و بررسی تفاوت‌های آن‌ها.
- تبیین جایگاه اکفراسیس در بازنمایی اضطراب فلسفی و بیگانگی راوی از منظر فلسفه هایدگر.

در نهایت، این مقاله تلاش دارد تا با ارائه تحلیلی دقیق از تکنیک اکفراسیس در بوف کور و بررسی تطبیقی آن با مفاهیم فلسفه هایدگر، خوانشی نوین از این رمان ارائه دهد که نه تنها بر غنای ادبیات فارسی می‌افزاید؛ بلکه به گفتمان جهانی اگزیستانسیالیسم نیز کمک می‌کند.

هدایت و هایدگر: هم‌پوشانی‌ها و تفاوت‌ها

ادبیات فارسی مدرن، به‌ویژه در دوره‌ای که هدایت می‌نوشت، تحت تأثیر جریان‌های فلسفی غرب، از جمله اگزیستانسیالیسم، قرار داشت. نیچه، هایدگر و سارتر^۵ به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر نویسندگان مدرنیست ایرانی تأثیر گذاشته‌اند. این پژوهش از دیدگاه فلسفه وجودی مارتین هایدگر بهره می‌گیرد؛ فیلسوفی که تأثیری عمیق بر ادبیات مدرنیستی و تحلیل‌های اگزیستانسیالیستی گذاشته است. مفاهیم هایدگر، به‌ویژه در زمینه اضطراب وجودی و مواجهه انسان با مرگ، چارچوب نظری این پژوهش را شکل می‌دهند. در این تحلیل، صحنه‌های کلیدی اکفراسیس در بوف کور، به‌عنوان نقاط تمرکز انتخاب شده‌اند تا نشان داده شود که چگونه هدایت با این تکنیک، بحران‌های فلسفی و روان‌شناختی شخصیت اصلی را تصویر می‌کند.

نوآوری پژوهش

^۱Dasein

^۲Being-towards-death

^۳Anxiety

^۴Alienation

^۵Temporality

^۶Martin Heidegger

^۷Nietzsche

^۸Sartre

بوف کور اثری است که تاکنون از زوایای مختلفی بررسی شده است. با این حال، رویکرد ترکیبی این مقاله که بر تحلیل اکفراسیس و فلسفه هایدگر متمرکز است، نگاهی تازه به این اثر ارائه می‌دهد. این پژوهش علاوه بر بررسی همخوانی‌های مفهومی میان هدایت و هایدگر، به تفاوت‌های بنیادین میان آن‌ها نیز می‌پردازد و نشان می‌دهد که هدایت نه صرفاً وام‌دار فلسفه هایدگر، بلکه خالق خوانشی منحصر به فرد از بحران‌های وجودی است. این بررسی ضمن آشکار ساختن روایت بصری و نمادین هدایت از اضطراب وجودی، مرگ و زمانمندی، بوف کور را در نقطه تلاقی ادبیات مدرنیستی فارسی و فلسفه اگزیستانسیالیستی غربی قرار می‌دهد.

۲. مرور ادبیات

از زمان انتشار بوف کور در سال ۱۹۳۷، این اثر همواره مورد توجه پژوهشگران و منتقدان ادبی قرار گرفته است. بسیاری از این پژوهش‌ها به تحلیل جنبه‌های مختلف رمان پرداخته و بر پیچیدگی‌های سبکی، نمادگرایی، تأثیرات فرهنگی و ارتباط آن با فلسفه‌های مدرن تمرکز داشته‌اند. نویسندگان این مقالات بر این باورند که رمان بوف کور عمدتاً به دلیل استفاده از سبک‌های مدرن در روایت و تکنیک‌های پیچیده در بیان درونیات شخصیت اصلی شناخته می‌شود. عمده مطالعات انجام‌شده شامل تحلیل‌های نظری، بینامتنی، سبک‌شناسی و مفاهیم فلسفی مرتبط با مرگ و پوچی^۳ هستند. جدول شماره (۱) شامل برخی از مقالات مرتبط با موضوع این پژوهش است که به تحلیل جنبه‌های مختلف بوف کور پرداخته‌اند.

جدول شماره (۱) مروری بر ادبیات تحقیق

نویسندگان	خلاصه	عنوان مقاله
باسمین، س. اقبال، آی. عباس، ن؛ و نورین، م. (۲۰۲۴)	این تحقیق با استفاده از فلسفه وجودی کی‌یرکگورد، به بررسی عواطف انسانی احساس ناامیدی در بوف کور می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه درد و رنج می‌تواند منجر به انزوا و بحران وجودی شود.	برده‌برداری از ناامیدی وجودی: مطالعه کی‌یرکگوردی و در مورد خشم، رنج و مرگ در بوف کور هدایت
تامرآبادی، م. ح. حیدری، س. و وزیر، وی. (۲۰۲۴)	این مقاله به بررسی تأثیر عناصر معماری بر ایجاد جو در داستان‌های سورنالیستی می‌پردازد.	تأثیر عناصر معماری بر فضا سازی در داستان‌های سورنالیستی ایرانی: مطالعه موردی بوف کور و شاهزاده احتجاب

^۲Intertextuality

^۳Nihilism

نویسندگان	خلاصه	عنوان مقاله
	و نقش این عناصر در شکل دهی به جو داستان بوف کور را تحلیل می کند.	
حیدری آبکنار، گ.، این تحقیق به بررسی مفهوم زمان کیفی در بوف کور و اقتباس سینمایی آن بر اساس نظریات برگسون و ژیل دلوز بیرق، ح. (۲۰۲۴)	بررسی تطبیقی مفهوم زمان در بوف کور و اقتباس سینمایی آن بر اساس دیدگاه هانری برگسون و ژیل دلوز تفاوت های بین دو رسانه را تحلیل می کند.	
آذر حسینی فاطمی، این مقاله به مقایسه مفاهیم پوچی و شی ءوارگی مصطفی مرادی مقدم ودر آثار کامو و هدایت پرداخته و نتیجه گیری می کند که بوف کور بیشتر در وضعیت شی ءوارگی قابل تحلیل است.	مطالعه تطبیقی پوچی و شی ءوارگی در دو رمان بیگانه اثر آلبر کامو و بوف کور اثر صادق هدایت	
حسام کشاورز و پژوهش به بررسی تأثیر نگارگری ایرانی بر علی اصغر فهیمی فر، ۱۳۹۵	ساختار بوف کور پرداخته و ویژگی های آن را تحلیل می کند.	بازشناسی مبانی نظری نگارگری ایرانی در رمان بوف کور
فاطمه حیدری و میثم فرد، مقاله ای که راوی بوف کور را به عنوان سوژه ای روان پریش معرفی کرده و تأثیرات اجتماعی بر او را بررسی می کند.	۱۳۹۳	خوانش لاکانی روان پریشی رمان بوف کور
بیتا دارابی، فاطمه حیدری، این تحقیق وجوه مشترک بین پیکر فرهاد و بوف کور را بررسی کرده و تأثیرپذیری عباس معروفی از هدایت را نشان می دهد.	۱۳۹۲	خوانش بینامتنی پیکر فرهاد و بوف کور
احمد خاتمی و محسن نصیری، ۱۳۹۲	مقاله ای که تأثیر طوطی نامه بر بوف کور را تحلیل کرده و ایده «پیرمرد و دختر» را مورد بررسی قرار می دهد.	بررسی و مقایسه دو تصویر در بوف کور و طوطی نامه

نویسندگان	خلاصه	عنوان مقاله
مجید جلاله وند آکامی، ۱۳۹۴	این مقاله به بررسی رانه مرگ در بوف کور پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه نظم نمادین تحت تأثیر قرار گرفته است.	راوی بوف کور، رانه مرگ و شکاف در نظم نمادین
سهراب طاوسی، ۱۳۹۲	مقاله‌ای که با استفاده از نظریه قدرت فوکو، بوف کور؛ متن معطوف به قدرت خوانش فوکویی بوف تأثیر گفتمان غالب بر هدایت را تحلیل می‌کند. کور	

باوجود مطالعات متعدد درباره بوف کور، همچنان برخی کاستی‌ها در تحلیل این اثر وجود دارد که این پژوهش در پی رفع بخشی از آن‌هاست:

- در بیشتر پژوهش‌های قبلی، ارتباط میان زیبایی‌شناسی بصری و مضامین فلسفی بوف کور کمتر موردتوجه قرار گرفته است.
- تأثیر تکنیک اکفراسیس در روایت و ساختار فلسفی متن تاکنون تحلیل دقیقی نداشته است.
- بررسی‌های تطبیقی میان فلسفه هایدگر و رویکرد هدایت به بحران‌های وجودی عمدتاً کلی بوده‌اند و نیاز به بررسی جزئی‌تر دارند.

درنهایت، این مقاله قصد دارد با بررسی دقیق‌تر ابعاد زیبایی‌شناختی و فلسفی بوف کور، زمینه‌ای برای فهم عمیق‌تر این اثر کلاسیک فراهم کند و به گفتمان ادبیات مدرن ایران افزوده شود.

۳. مبانی نظری و روش‌شناسی

این پژوهش با هدف تحلیل فلسفی - ادبی رمان بوف کور اثر صادق هدایت، رویکردی کیفی و بین‌رشته‌ای را در پیش گرفته است. این رویکرد از ترکیب تحلیل محتوای انتقادی^۳ و تطبیق نظری بهره می‌برد تا ارتباط میان تکنیک اکفراسیس و مفاهیم فلسفه وجودی هایدگر روشن شود. تمرکز بر تحلیل صحنه‌های کلیدی، امکان درک بهتری از کاربردهای فلسفی و زیبایی‌شناختی این تکنیک را فراهم می‌کند.

برای تحلیل متن رمان، نسخه دست‌نویس بوف کور (هدایت، ۱۳۱۵) به‌عنوان منبع اصلی انتخاب شده است. دلیل این انتخاب، حفظ اصالت متن است. نسخه‌های دست‌نویس غالباً جزئیات و سبک نگارشی نویسنده را حفظ می‌کنند که

^۲Critical Content Analysis

^۳Theoretical Comparison

ممکن است در نسخه‌های چاپی تغییر کرده باشد. علاوه بر این، بررسی این نسخه دست‌نویس امکان فهم دقیق‌تر از نیت نویسنده و تکنیک‌های ادبی و مفاهیم فلسفی هدایت را فراهم می‌کند (هفرنان، ۲۰۰۴).

این پژوهش بر مفاهیم کلیدی فلسفه هایدگر متمرکز است که در تحلیل رمان بوف کور به‌عنوان ابزار تحلیلی استفاده شده‌اند. اولین مفهوم کلیدی، «دازاین» است که در فلسفه مارتین هایدگر به معنای «وجود» یا «بودن در آنجا» است. این مفهوم به طور خاص به حالت وجودی انسان‌ها اشاره دارد و به بررسی رابطه انسان با جهان و خود می‌پردازد. در بوف کور، شخصیت اصلی با بحران‌های هستی‌شناختی مواجه است و در تلاش است تا معنای هستی خود را کشف کند که این بحران در صحنه‌هایی مانند تأمل در مرگ زن اثری یا نقاشی چهره او به‌خوبی بازتاب می‌یابد. مفهوم دازاین در فلسفه هایدگر به ما کمک می‌کند تا بهتر بفهمیم که چگونه آگاهی از وجود و مرگ بر زندگی انسانی تأثیر می‌گذارد. این مفهوم ما را دعوت می‌کند تا با واقعیت‌های وجودی خود روبرو شویم و انتخاب‌هایی اصیل بر اساس خود واقعی‌مان انجام دهیم.

«هستی برای مرگ» یکی دیگر از مفاهیم هایدگر است که در بوف کور به طور مداوم در ذهن راوی منعطف می‌شود. مرگ نه‌تنها پایان اجتناب‌ناپذیر، بلکه فرصتی برای درک اصالت هستی است که در بسیاری از تصاویر رمان، مانند جسد زن و نور شمع، تجسم می‌یابد. مفهوم «بودن به‌سوی مرگ» هایدگر ما را دعوت می‌کند تا با فناپذیری خود روبرو شویم تا وجودمان غنی‌تر شود.

«بیگانگی» یا «غریبگی» یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در فلسفه مارتین هایدگر است که به بررسی احساس عدم تعلق و آشنایی در وجود انسانی می‌پردازد. این مفهوم به طور خاص در اثر معروف هایدگر، هستی و زمان، مورد بحث قرار گرفته و به بررسی چگونگی تأثیر این احساس بر زندگی و وجود انسان می‌پردازد. احساسی که انسان در مواجهه با خود و جهان بیگانه می‌یابد. این حس در بوف کور از طریق فضاهایی مانند خانه مه‌آلود و سایه‌های لرزان به تصویر کشیده شده است (دریفوس، ۲۰۰۵).

«اضطراب» در فلسفه هایدگر، یکی از حالات بنیادین دازاین است که انسان را به خودآگاهی از هستی خود می‌رساند. این اضطراب ناشی از رویارویی با بی‌معنایی جهان، عدم قطعیت هستی و آگاهی از فناپذیری است. هایدگر اضطراب را از ترس متمایز می‌کند؛ ترس به چیز مشخصی اشاره دارد، درحالی‌که اضطراب مبهم و فراگیر است و ما را با «هیچ» روبه‌رو می‌کند (مولهال، ۲۰۰۵). در رمان، اضطراب وجودی راوی در بسیاری از صحنه‌ها مشهود است:

- **سایه‌های بی‌سر:** سایه‌هایی که بر دیوار می‌افتند و سر ندارند بازتاب حس گم‌گشتگی و بی‌هویتی راوی است. سایه‌ها نمایشی از بحران هویت و اضطراب نویسنده در مواجهه با جهانی هستند که برای او بی‌معناست.
- **مه و فضای گوتیک خانه:** مه که همواره محیط خانه را احاطه کرده، بازتابی از اضطراب فلسفی راوی است. این مه فضای نامشخص و ابهام‌آمیزی ایجاد می‌کند که احساس بیگانگی او را تقویت می‌کند.

- **نور لرزان شمع:** در صحنه‌ای که چهره زن اثری در نور شمع توصیف می‌شود، لرزش نور شمع نمادی از ناپایداری هستی است.

در نهایت، مفهوم «زمانمندی» که به بررسی رابطه انسان با زمان و وجود می‌پردازد نیز مورد توجه قرار گرفته است. زمانمندی یعنی تجربه زمان به عنوان یک جریان که گذشته، حال و آینده را به هم پیوند می‌دهد. هایدگر بر این باور است که انسان‌ها نه تنها موجوداتی زمانی هستند؛ بلکه موجوداتی تاریخی نیز هستند که به واسطه تجربیات گذشته و انتظارات آینده وجود خود را شکل می‌دهند. (بلاوتر، ۲۰۰۵)

مبانی نظری اکفراسیس

در این پژوهش، اکفراسیس به عنوان ابزاری برای بازنمایی مفاهیم فلسفی در بوف کور اثر صادق هدایت مورد بررسی قرار گرفته است. اکفراسیس به توصیف بصری اشیاء و صحنه‌ها اشاره دارد که فراتر از بازنمایی صرف، به بازتاب ذهنیت و عواطف شخصیت‌ها می‌پردازد. این مفهوم که ریشه در ادبیات کلاسیک یونان دارد، در اصل ابزاری بلاغی برای برقراری پیوند میان زبان و تصویر بود و در متونی همچون ایلیاد و ادیسه هومر به کار رفته است. اکفراسیس از دوره‌های باستانی تا مدرنیسم تحوّل چشمگیر داشته است. در دوره یونان باستان و رنسانس، اکفراسیس عمدتاً ابزاری برای توصیف آثار هنری یا صحنه‌های تاریخی بود؛ اما در دوران مدرنیسم، اکفراسیس به ابزاری برای کاوش در لایه‌های پیچیده‌تر معنایی تبدیل شد، جایی که توصیفات بصری و مفاهیم فلسفی در کنار هم قرار گرفتند. اکفراسیس فراتر از توصیف صرف بصری، به عنوان پلی میان ادبیات و هنرهای تجسمی عمل می‌کند و سه بعد اصلی دارد:

- **زیبایی‌شناسی و تجربه حسی:** توصیفات اکفراسیس از طریق جزئیات دقیق، تجربه‌ای مشابه مواجهه با اثر هنری را برای مخاطب شبیه‌سازی می‌کنند. این ویژگی باعث برانگیختن واکنش‌های حسی و عاطفی در خواننده می‌شود (چترجی، وارطانیان ۲۰۱۶).
- **پیوند میان زبان و تصویر:** اکفراسیس مرز میان کلام و تصویر را محو کرده و به بازنمایی مفاهیم انتزاعی یا ناگفتنی کمک می‌کند. در ادبیات مدرنیستی، نویسندگانی مانند ویرجینیا وولف از این تکنیک برای خلق لحظات تأملی بهره برده‌اند (مچل، ۱۹۹۴).
- **ابعاد فلسفی و روان‌شناختی:** اکفراسیس می‌تواند بازتاب‌دهنده حالات ذهنی شخصیت‌ها و مفاهیم فلسفی باشد. این ویژگی در آثاری که به بحران‌های وجودی یا زوال روانی می‌پردازند، کاربرد برجسته‌ای دارد (هفرنان، ۲۰۰۴).

انواع اکفراسیس

- اکفراسیس انواع مختلفی دارد که هر کدام ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارند:
- **اکفراسیس توصیفی:** شامل توصیف دقیق یک اثر هنری با تمرکز بر ویژگی‌های فیزیکی آن است. هدف ایجاد یک تصویر ذهنی واضح از اثر هنری در ذهن خواننده است.

- **اکفراسیس تفسیری:** فراتر از توصیف صرف است تا تفسیری از معنای اثر هنری ارائه دهد. نویسنده ممکن است نیت هنرمند، زمینه تاریخی و فرهنگی اثر یا اهمیت روانی آن را بررسی کند.
- **اکفراسیس متحول‌کننده:** شامل تبدیل اثر هنری به شکل جدیدی از هنر است. نویسنده ممکن است اثر هنری را دوباره به‌عنوان یک شعر، یک داستان کوتاه یا یک قطعه موسیقی تصور کند.

نقش اکفراسیس در بوف کور

در ادبیات فارسی، سنت تصویرسازی زبانی، به‌ویژه در اشعار کلاسیک مانند حافظ و نظامی، نقش مهمی در بازنمایی زیبایی‌های بصری و احساسی ایفا کرده است. در دوره مدرن، نویسندگانی مانند صادق هدایت این سنت را با عناصر مدرنیستی ترکیب کرده و از اکفراسیس برای خلق روایت‌هایی چندلایه استفاده کرده‌اند. اکفراسیس در ادبیات مدرنیستی، ازجمله در بوف کور، مرز میان زبان، تصویر و معنا را محو کرده و تجربه‌ای هم‌زمان حسی، عاطفی و فلسفی برای مخاطب فراهم می‌کند. این تکنیک به‌عنوان ابزاری برای تلفیق زیبایی‌شناسی و فلسفه عمل کرده و امکان انتقال مفاهیم پیچیده را از طریق زبان فراهم می‌آورد. هدایت در بوف کور از انواع تکنیک‌های اکفراسیس برای ایجاد حس اضطراب و ناامیدی استفاده می‌کند. راوی با تمرکز بر توصیف دقیق نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و سایر اشکال هنری، خواننده را به مشارکت در یک تجربه زیبایی‌شناختی مشترک دعوت می‌کند. با این حال، این تجربه مشترک اغلب با احساس بیگانگی و سرگردانی همراه است (میلانی و همکاران، ۲۰۰۴). این پژوهش از چند رویکرد تحلیلی استفاده کرده است. اولین رویکرد تحلیل محتوای متنی است که در آن هر صحنه اکفراسیس به‌صورت جداگانه تحلیل شده و عناصر زبانی، تصویری و توصیفی آن استخراج شده‌اند. همچنین رویکرد بین‌رشته‌ای با ترکیب فلسفه، ادبیات و زیبایی‌شناسی پیوند میان تکنیک اکفراسیس و مفاهیم وجودی را بررسی کرده است. این ترکیب به‌طور مؤثر نشان داده است که چگونه هدایت از مفاهیم فلسفی هایدگر به‌عنوان ابزارهایی برای انتقال پیچیدگی‌های روان‌شناختی شخصیت‌های خود بهره برده است. علاوه بر تصویرپردازی‌های نمادین، نثر هدایت نیز نقش مهمی در ایجاد فضای فلسفی اثر دارد. جملات کوتاه، تکرار و سواس‌گونه برخی واژگان و استفاده از توصیف‌های تودرتو احساس گم‌گشتگی و بیگانگی را تقویت می‌کند. تکرار برخی عبارات مانند «در زندگی من فقط یک حادثه رخ داده است»، حس جبرگرایی و بازتاب اضطراب وجودی راوی را نمایان می‌کند.

شواهد از زندگی و آثار هدایت

صادق هدایت (۱۹۵۱-۱۹۰۶) یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و شاعران مدرن ایرانی است که به‌ویژه به خاطر رمان بوف کور شناخته می‌شود. او در تهران به دنیا آمد و تحصیلات خود را در رشته‌های مهندسی و ادبیات در ایران و اروپا ادامه داد. زندگی هدایت تحت تأثیر وقایع اجتماعی و سیاسی زمانه‌اش، به‌ویژه جنگ جهانی دوم و تأثیرات آن بر جامعه ایرانی، قرار داشت. این تجربیات، به‌ویژه احساس انزوا و بیگانگی، در آثار او به‌وضوح مشهود است.

زندگی شخصی و تأثیرات اجتماعی

هدایت در خانواده‌ای فرهنگی به دنیا آمد و از کودکی با ادبیات آشنا شد. او در جوانی به فرانسه سفر کرد و تحت تأثیر ادبیات مدرن غربی، به‌ویژه آثار نویسندگانی چون مارسل پروست و جیمز جویس قرار گرفت. این تأثیرات باعث شد تا هدایت سبک نوشتاری خاص خود را شکل دهد که شامل توصیف‌های عمیق روان‌شناختی و فلسفی است. زندگی شخصی هدایت نیز با چالش‌هایی همراه بود. او با مشکلات روحی و روانی مواجه بود که به ناامیدی و افسردگی او دامن می‌زد. این احساسات در آثارش، به‌ویژه در بوف کور، به‌وضوح قابل مشاهده است. هدایت در سال ۱۹۵۱ به زندگی خود پایان داد. این اقدام خودکشی او باعث ایجاد بحث‌های زیادی درباره تأثیرات روحی و اجتماعی بر نویسندگان شد.

آثار ادبی

هدایت با نوشتن داستان‌ها، رمان‌ها و مقالات مختلف، تأثیر عمیقی بر ادبیات فارسی گذاشت. بوف کور یکی از مهم‌ترین آثار اوست که به‌عنوان یک نمونه برجسته از مدرنیسم ایرانی شناخته می‌شود. این رمان با استفاده از تکنیک‌های نوین روایی، مانند اکفراسیس و توصیف‌های عمیق روان‌شناختی، به بررسی مضامین وجودی، انزوا و مرگ می‌پردازد. از دیگر آثار مهم هدایت می‌توان به «سه قطره خون»، «زنده‌به‌گور» و مجموعه داستان‌های کوتاه اشاره کرد. هر یک از این آثار نشان‌دهنده نبوغ ادبی هدایت و توانایی او در بازنمایی احساسات انسانی پیچیده است.

تأثیر فلسفی

هدایت نه تنها تحت تأثیر ادبیات غرب قرار داشت؛ بلکه مفاهیم فلسفی نیز بر آثار او تأثیر گذاشتند. او با استفاده از فلسفه‌های وجودی، به‌ویژه نظریات مارتین هایدگر، به بررسی بحران‌های وجودی شخصیت‌هایش پرداخت. این پیوند میان ادبیات و فلسفه، بُعد جدیدی به آثار او بخشید و موجب شد تا بوف کور نه تنها یک رمان بلکه یک اثر فلسفی نیز محسوب شود. در نهایت، صادق هدایت با زندگی پرچالش خود و آثار عمیقش، نقشی اساسی در شکل‌دهی به ادبیات مدرن فارسی ایفا کرد. آثار او همچنان مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌گیرند و تأثیراتش بر نسل‌های بعد از خود ادامه دارد.

خلاصه رمان بوف کور

رمان بوف کور داستانی پیچیده و سورئال است که حول محور یک راوی ناشناس می‌چرخد. داستان به دو بخش تقسیم می‌شود که هر دو با مضامین روان‌شناختی و فلسفی عمیق همراه است.

بخش اول: راوی داستان، یک هنرمند گوشه‌گیر است که در انزوای کامل زندگی می‌کند. او در خانه‌ای دورافتاده ساکن است و به نقاشی روی قلمدان مشغول است. زندگی یکنواخت و ملال‌آوری دارد. او مدام صحنه‌ای عجیب و نمادین از یک پیرمرد زیر درخت سرو و زنی اثری با گل نیلوفر در دست می‌کشد. روزی این زن اثری وارد زندگی او می‌شود و راوی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما زن به سرعت از زندگی او ناپدید می‌شود و همین امر راوی را به بحرانی روانی می‌کشانند. او در تلاش برای بازسازی آن تجربه، به اعتیاد و الکلیسم می‌پردازد و در خاطرات و تخیلات خود غرق می‌شود.

بخش دوم: راوی که اکنون در وضعیتی عجیب و مبهم قرار دارد، به گذشته بازمی‌گردد و تجربیات کودکی و خانواده‌اش را بازگو می‌کند. در این بخش، روایت راوی از ازدواجش با زنی که از او متنفر است و خیانت‌های او پرداخته می‌شود. او

سرانجام همسرش را می‌کشد و بدنش را مثله کرده و با خود به جایی دور می‌برد تا دفن کند. در خلال این اتفاقات، راوی با کالسکه‌چی اسرارآمیزی مواجه می‌شود که انگار نشانه‌ای از سرنوشت یا مرگ است. در نهایت، بوف کور نه تنها یک داستان درباره عشق و فقدان است؛ بلکه به عمق بحران‌های وجودی انسان مدرن می‌پردازد. برداشت هدایت از اضطراب و مرگ، برخلاف فلسفه هایدگر، به فروپاشی روانی منجر می‌شود که این تمایز بنیادین باعث شده که بوف کور به اثری منحصر به فرد در ادبیات مدرنیستی ایران تبدیل شود.

۴. یافته‌های تحقیق

در این پژوهش، برای تحلیل رمان بوف کور اثر صادق هدایت و بررسی مفاهیم فلسفی آن از دیدگاه مارتین هایدگر، از یک روش دسته‌بندی ساختاری استفاده می‌شود. روش دسته‌بندی به کاررفته در این پژوهش بر اساس چهار مفهوم کلیدی فلسفه هایدگر طراحی شده است که در متن رمان بوف کور به وضوح قابل مشاهده هستند.

مفهوم «دازاین»

الف) توصیف زن اثیری و مرگ او

یکی از صحنه‌های کلیدی در رمان بوف کور که مفهوم «دازاین» را به خوبی نمایان می‌کند، توصیف زن اثیری و تأمل راوی بر مرگ او است. این زن که نمادی از زیبایی، کمال و معنای گمشده زندگی است، به طور ناگهانی وارد زندگی راوی می‌شود و سپس از دست می‌رود. این فقدان، راوی را به بحرانی وجودی می‌کشاند که در آن با پرسش‌هایی بنیادین درباره هستی خود مواجه می‌شود.

«زن اثیری روی تخت دراز کشیده بود... چهره‌اش آرام و بی حرکت بود، گویی از جنس نور ساخته شده بود؛ اما این آرامش، مرا به وحشتی بی پایان فروبرد. احساس کردم که چیزی از من جدا شده است، چیزی که دیگر هرگز باز نخواهد گشت.» (بوف کور، ص. ۳۹)

اکفراسیس: هدایت در این صحنه با استفاده از تکنیک اکفراسیس، تصویری زنده و نمادین از زن اثیری خلق می‌کند. توصیف دقیق چهره او به عنوان «از جنس نور»، فضایی متافیزیکی ایجاد می‌کند که فراتر از واقعیت فیزیکی است. این تصویر نه تنها زیبایی بصری را منتقل می‌کند؛ بلکه احساسات عمیق راوی، از جمله اضطراب و گم‌گشتگی را به خواننده منتقل می‌کند. اکفراسیس در اینجا نه صرفاً ابزاری برای توصیف یک شخصیت بلکه وسیله‌ای برای بازنمایی وضعیت وجودی راوی است. هدایت با ترکیب جزئیات بصری و عاطفی، تجربه‌ای چندلایه خلق کرده که خواننده را به تأمل درباره معنای زندگی و مرگ دعوت می‌کند.

تحلیل: در فلسفه هایدگر، دازاین به معنای «بودن در جهان» است و نشان‌دهنده آگاهی انسان از وجود خود و رابطه‌اش با جهان پیرامون است. یکی از ویژگی‌های کلیدی دازاین، آگاهی از فناپذیری^۳ است که انسان را به تفکر درباره معنای زندگی سوق می‌دهد. هایدگر در هستی و زمان بیان می‌کند:

«مرگ، امکان نهایی دازاین است؛ امکانی که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را برای دیگری انجام دهد»

(Heidegger, 1927/1962, p. 294)

در صحنه موردنظر، مرگ زن اثیری به‌عنوان نمادی از فناپذیری انسان عمل می‌کند. فقدان او، راوی را با واقعیت مرگ و ناپایداری هستی مواجه می‌سازد. این مواجهه باعث می‌شود تا او به جستجوی معنا بپردازد؛ اما برخلاف آنچه هایدگر «اصالت» می‌نامد، این جستجو برای راوی تنها به اضطراب و گم‌گشتگی بیشتر منجر می‌شود.

ب) زندگی روزمره در انزوا

یکی دیگر از صحنه‌های مهم که مفهوم دازاین را نمایان می‌کند، توصیف زندگی روزمره راوی در انزوای کامل است. او در خانه‌ای دورافتاده زندگی می‌کند و به نقاشی مشغول است. این فعالیت‌ها هرچند ظاهراً خلاقانه هستند، اما نتوانسته‌اند او را از احساس بی‌معنایی نجات دهند.

«روزها مانند سایه‌ها بر من گذر می‌کنند... هیچ چیز جز سکوت و تهی‌لی نیست.» (بوف کور، ص. ۲۴)

اکفراسیس: توصیف فضای خانه و سکوت آن حس گم‌گشتگی و عدم تعلق او به جهان بیرونی را تقویت می‌کند. این فضاها نمایانگر دازاین هستند؛ چراکه نشان‌دهنده وضعیت وجودی شخصیت اصلی هستند که در آن هیچ ارتباط واقعی با دیگران ندارد.

تحلیل: در فلسفه هایدگر، دازاین نه تنها به معنای بودن در جهان بلکه شامل آگاهی از خود و ارتباطات انسانی نیز هست. احساس انزوا و بیگانگی شخصیت اصلی در این صحنه، نشان‌دهنده عدم توانایی او در برقراری ارتباط واقعی با دیگران و همچنین گسست او از دنیای بیرون است. هایدگر بیان می‌کند:

«درک وجود خود مستلزم مواجهه با دیگران است»

(Heidegger, 1927/1962, p. 121)

در اینجا، عدم ارتباط واقعی با دیگران باعث ایجاد حس تنهایی عمیق‌تر در شخصیت اصلی شده و او را به سمت بحران وجودی سوق می‌دهد.

ج) خاطرات کودکی

^۳mortality

^۴Authenticity

بازگشت به خاطرات کودکی یکی دیگر از صحنه‌های مهم است که مفهوم دازاین را نمایان می‌کند. راوی با یادآوری تجربیات گذشته‌اش تلاش می‌کند تا معنای هویت خود را کشف کند.

«خاطرات کودکی همیشه مانند سایه‌ای بر سر من سنگینی کرده‌اند... هیچ‌گاه نتوانسته‌ام فراموش کنم.» (بوف کور، ص. ۵۰)

اکفراسیس: هدایت با توصیف جزئیات دقیق از خاطرات کودکی، احساسات پیچیده‌ای؛ مانند عشق و نفرت را منتقل می‌کند. این توصیفات نه تنها نشان‌دهنده دازاین هستند؛ بلکه همچنین بر اهمیت تجربیات گذشته در شکل‌دهی هویت فرد تأکید دارند.

تحلیل: هایدگر بر اهمیت گذشته در شکل‌دهی هویت فرد تأکید دارد و بیان می‌کند:

«ما تنها موجوداتی هستیم که قادر به یادآوری گذشته خود هستیم»

(Heidegger, 1927/1962, p. 199)

در این صحنه، خاطرات کودکی نه تنها نمایانگر هویت فرد هستند؛ بلکه همچنین نشان‌دهنده پیوند عمیق میان گذشته و حال شخصیت اصلی‌اند.

صحنه‌های تحلیل‌شده نشان‌دهنده وضعیت وجودی شخصیت اصلی در بوف کور هستند که همگی بر مفهوم دازاین تأکید دارند. هدایت با استفاده از تکنیک اکفراسیس توانسته است احساسات عمیق انسانی و بحران‌های وجودی شخصیت خود را به تصویر بکشد.

مفهوم «بیگانگی» یا «غریبی»

الف) توصیف زندگی روزمره در انزوا

یکی از صحنه‌های مهم که مفهوم بیگانگی را در بوف کور نمایان می‌کند، توصیف زندگی روزمره راوی در انزوای کامل است. او در خانه‌ای دورافتاده و تاریک زندگی می‌کند و به نقاشی مشغول است. این فعالیت‌ها هرچند ظاهراً خلاقانه هستند، اما نتوانسته‌اند او را از احساس بی‌معنایی و تنهایی نجات دهند.

«روزها مانند سایه‌ها بر من گذر می‌کنند... هیچ‌چیز جز سکوت و تنهایی نیست.»

(بوف کور، ص. ۲۴)

اکفراسیس: هدایت با توصیف فضای خانه و سکوت آن، حس گم‌گشتگی و عدم تعلق راوی به جهان بیرونی را تقویت می‌کند. این فضاها نمایانگر بیگانگی هستند؛ چراکه نشان‌دهنده وضعیت وجودی شخصیت اصلی هستند که در آن هیچ ارتباط واقعی با دیگران ندارد. توصیف‌های دقیق از جزئیات محیط، مانند دیوارهای کثیف و نور کم‌سوی اتاق، احساس انزوا و سرخوردگی راوی را به خوبی منتقل می‌کند.

تحلیل: در فلسفه هایدگر، بیگانگی به معنای احساس عدم تعلق و جدایی انسان از خود و دیگران است. هایدگر در هستی و زمان بیان می‌کند:

«وجود انسانی به طور بنیادی اجتماعی است، اما این وجود اجتماعی می‌تواند به جدایی و بیگانگی منجر شود» (Heidegger, 1927/1962, p. 121)

در اینجا، عدم ارتباط واقعی با دیگران باعث ایجاد حس تنهایی عمیق‌تر در شخصیت اصلی شده و او را به سمت بحران وجودی سوق می‌دهد. این بیگانگی نه تنها به احساس انزوا بلکه به ناتوانی او در برقراری ارتباط با دنیای بیرون نیز اشاره دارد.

ب) تأملات درباره هویت

صحنه‌های دیگری که به تأملات راوی درباره هویت خود مربوط می‌شوند نیز مفهوم بیگانگی را نمایان می‌کنند. راوی در تلاش برای شناخت خود و هویت واقعی‌اش، به بررسی تجربیات گذشته‌اش می‌پردازد.

«من کیستم؟ آیا من همان کسی هستم که در آینه می‌بینم؟ یا فقط سایه‌ای از خودم هستم؟» (بوف کور، ص. ۱۰۰)

اکفراسیس: هدایت تصویر ذهنی راوی را از خود به تصویر می‌کشد. توصیف دقیق از آینه و چهره‌ای که در آن منعکس شده است، حس گم‌گشتگی و عدم هویت او را تقویت می‌کند. این تصویر نه تنها نشان‌دهنده بحران هویت شخصیت اصلی است؛ بلکه همچنین بر احساس بیگانگی او نسبت به خود تأکید دارد.

تحلیل: هایدگر در بررسی دازاین بیان می‌کند:

«آگاهی از خود یکی از ارکان وجود انسانی است، اما این آگاهی می‌تواند منجر به بحران هویت شود»

(Heidegger, 1927/1962, p. 197)

در اینجا، تأملات راوی درباره هویت خود نشان‌دهنده جدایی او از خود واقعی‌اش است. این بیگانگی نه تنها ناشی از عدم ارتباط با دیگران بلکه ناشی از ناتوانی او در شناخت هویت واقعی‌اش نیز هست.

ج) سایه‌ها و نمادهای بیگانگی

صحنه‌هایی که شامل توصیف سایه‌ها و نمادهای غریبی هستند نیز بر مفهوم بیگانگی تأکید دارند. سایه‌ها در رمان به عنوان نمادهایی از عدم وجود واقعی شخصیت‌ها عمل می‌کنند.

«سایه‌هایی که بر دیوار می‌افتند و سر ندارند... گویی هیچ‌گاه وجود نداشته‌اند.» (بوف کور، ص. ۷۵)

اکفراسیس: توصیف سایه‌های بدون سر نشان‌دهنده فقدان هویت و وجود شخصیت‌هاست. این تصویر نه تنها حس گم‌گشتگی راوی را تقویت می‌کند؛ بلکه همچنین بر احساس بیگانگی عمیق او نسبت به دنیای اطرافش تأکید دارد.

تحلیل: هایدگر بر اهمیت وجود واقعی انسان تأکید دارد و بیان می‌کند:

«بیگانگی زمانی رخ می‌دهد که انسان نتواند خود را با واقعیت‌های هستی پیوند دهد»

(Heidegger, 1927/1962, p. 213)

در اینجا، سایه‌ها نمایانگر جدایی انسان از واقعیت‌های زندگی هستند. این تصویر نشان‌دهنده بحران وجودی شخصیت اصلی است که نمی‌تواند ارتباط معناداری با دنیای اطرافش برقرار کند.

صحنه‌های تحلیل‌شده نشان‌دهنده وضعیت وجودی شخصیت اصلی در بوف کور هستند که همگی بر مفهوم بیگانگی تأکید دارند. هدایت با استفاده از تکنیک اکفراسیس توانسته است احساسات عمیق انسانی و بحران‌های وجودی شخصیت خود را به تصویر بکشد.

مفهوم «هستی برای مرگ»

الف) تأملات راوی درباره مرگ

یکی از صحنه‌های کلیدی در بوف کور که مفهوم «هستی برای مرگ» را به‌خوبی نمایان می‌کند، تأملات راوی درباره مرگ و فناپذیری است. راوی در این صحنه‌ها به واقعیت مرگ و تأثیر آن بر زندگی‌اش می‌پردازد و این مواجهه او را به تفکر عمیق‌تری درباره زندگی و معنای آن سوق می‌دهد.

«مرگ همیشه در کنار من است... گویی هر لحظه می‌تواند به من نزدیک‌تر شود. آیا من آماده‌ام که با آن روبرو شوم؟» (بوف کور، ص. ۱۲۰)

اکفراسیس: هدایت با استفاده از تکنیک اکفراسیس، فضایی تاریک و وهم‌آلود ایجاد می‌کند که احساسات راوی را به‌خوبی منتقل می‌کند. توصیف مرگ به‌عنوان یک موجود زنده و نزدیک، حس اضطراب و ترس از فناپذیری را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند. این تصویر نه تنها نشان‌دهنده واقعیت مرگ است؛ بلکه بر ضرورت مواجهه با آن تأکید دارد.

تحلیل: در فلسفه هایدگر، مفهوم «هستی برای مرگ» به معنای آگاهی انسان از فناپذیری خود و تأثیر آن بر زندگی‌اش است. هایدگر در هستی و زمان بیان می‌کند:

«آگاهی از مرگ، دازاین را به سمت اصالت سوق می‌دهد»

(Heidegger, 1927/1962, p. 294)

در صحنه موردنظر، تأملات راوی درباره مرگ به‌عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر عمل می‌کند. این مواجهه باعث می‌شود تا او به جستجوی معنا بپردازد و تلاش کند تا زندگی خود را با توجه به این واقعیت شکل دهد؛ اما برخلاف آنچه هایدگر بیان می‌کند، این جستجو برای راوی تنها به اضطراب و سردرگمی بیشتر منجر می‌شود.

ب) مرگ زن اثری

صحنه‌ای دیگر که مفهوم «هستی برای مرگ» را نمایان می‌کند، مرگ زن اثری است که نمادی از زیبایی و کمال است. فقدان او نه تنها تأثیر عمیقی بر زندگی راوی دارد؛ بلکه او را با واقعیت مرگ و ناپایداری هستی مواجه می‌سازد.

«وقتی او مرد، دنیا برایم تاریک شد... هیچ چیز دیگر معنا نداشت.» (بوف کور، ص. ۱۱۰)

اکفراسیس: توصیف مرگ زن اثری را با جزئیات عاطفی عمیق، احساس ناامیدی و غم راوی را تقویت می‌کند. هدایت با استفاده از اکفراسیس، تصویری زنده از فقدان و اثر آن بر زندگی شخصیت اصلی خلق می‌کند.

تحلیل: هایدگر در بررسی «هستی برای مرگ» بیان می‌کند:

«مرگ نه تنها پایان زندگی است؛ بلکه فرصتی است برای درک اصالت وجود»

(Heidegger, 1927/1962, p. 294)

در اینجا، فقدان زن اثری نه تنها نشان‌دهنده فناپذیری انسان است؛ بلکه همچنین باعث ایجاد بحران وجودی در راوی می‌شود. او با این واقعیت روبرو می‌شود که زیبایی و کمال نیز نمی‌توانند از فناپذیری فرار کنند.

ج) نور شمع

صحنه‌ای دیگر که مفهوم «هستی برای مرگ» را نمایان می‌کند، توصیف نور شمع است که در فضاهای مختلف رمان تکرار می‌شود. نور شمع نمادی از زندگی و امید است که در برابر تاریکی مرگ قرار دارد.

«نور شمع مانند یک ستاره در تاریکی می‌درخشد... اما هر لحظه ممکن بود خاموش شود.» (بوف کور، ص. ۹۰)

اکفراسیس: توصیف نور شمع به عنوان نمادی از حیات و امید، حس ناپایداری وجود راوی را تقویت می‌کند. هدایت با استفاده از تکنیک اکفراسیس، تصویری متضاد از زندگی و مرگ خلق کرده که خواننده را به تفکر درباره ارزش لحظات زندگی دعوت می‌کند.

تحلیل: هایدگر بر اهمیت آگاهی از فناپذیری تأکید دارد؛ او بیان می‌کند:

«آگاهی از مرگ ما را به سمت زندگی واقعی سوق می‌دهد»

(Heidegger, 1927/1962, p. 294)

در اینجا، نور شمع نمادی از آگاهی انسان از وجودش است؛ هرچند ممکن است این نور هر لحظه خاموش شود، اما آگاهی از آن باعث غنای تجربه انسانی خواهد شد.

صحنه‌های تحلیل‌شده نشان‌دهنده وضعیت وجودی شخصیت اصلی در بوف کور هستند که همگی بر مفهوم «هستی برای مرگ» تأکید دارند. هدایت با استفاده از تکنیک اکفراسیس توانسته است احساسات عمیق انسانی و بحران‌های وجودی شخصیت خود را به تصویر بکشد.

مفهوم «زمانمندی»**الف) تأملات راوی درباره زمان**

یکی از صحنه‌های کلیدی در بوف کور که مفهوم «زمانمندی» را به خوبی نمایان می‌کند، تأملات راوی درباره زمان و گذر آن است. راوی در این صحنه‌ها به بررسی تجربیات گذشته و تأثیر آن بر زندگی حال خود می‌پردازد و به طور مکرر با احساساتی از قبیل حسرت و ناتوانی در فراموش کردن گذشته مواجه می‌شود.

«زمان برای من مانند یک رودخانه است که هر لحظه به جلو می‌رود، اما من در آن غرق شده‌ام و نمی‌توانم به عقب برگردم.» (بوف کور، ص. ۸۵)

اکفراسیس: هدایت، تصویری زنده از زمان را خلق می‌کند. توصیف زمان به عنوان یک رودخانه، نه تنها حس حرکت و تغییر را منتقل می‌کند؛ بلکه احساس گم‌گشتگی راوی را نیز تقویت می‌کند. این تصویر نشان‌دهنده ناتوانی او در جدایی از گذشته و تأثیر آن بر حالش است.

تحلیل: در فلسفه هایدگر، زمانمندی به معنای تجربه زمان به عنوان یک جریان است که گذشته، حال و آینده را به هم پیوند می‌دهد. هایدگر در هستی و زمان بیان می‌کند:

«انسان‌ها نه تنها موجوداتی زمانی هستند؛ بلکه موجوداتی تاریخی نیز هستند که به واسطه تجربیات گذشته و انتظارات آینده وجود خود را شکل می‌دهند»

(Heidegger, 1927/1962, p. 412)

در اینجا، تأملات راوی درباره زمان نشان‌دهنده ناتوانی او در جدایی از گذشته و تأثیر آن بر هویت و وجودش است. این ناتوانی باعث ایجاد حس ناامیدی و سردرگمی در او می‌شود.

ب) چرخه‌های تکراری

صحنه‌ای دیگر که مفهوم زمانمندی را نمایان می‌کند، توصیف چرخه‌های تکراری زندگی روزمره راوی است. او در یک‌روال یکنواخت گرفتار شده است که هیچ امیدی برای تغییر یا پیشرفت ندارد.

«هر روز همانند روز قبل است... صبح‌ها بیدار می‌شوم، نقاشی می‌کنم و شب‌ها به خواب می‌روم؛ اما هیچ چیز تغییر نمی‌کند.» (بوف کور، ص. ۶۰)

اکفراسیس: توصیف یکنواختی روزها به عنوان یک چرخه تکراری نشان‌دهنده احساس بی‌معنایی و عدم پیشرفت در زندگی راوی است. هدایت با استفاده از جزئیات دقیق، این حس تکرار و یکنواختی را به خواننده منتقل می‌کند.

تحلیل: هایدگر بر اهمیت تجربه زمان در شکل‌دهی به وجود انسان تأکید دارد. او بیان می‌کند:

«تجربه زمان نه تنها بر زندگی ما تأثیر می‌گذارد؛ بلکه همچنین بر هویت ما نیز اثرگذار است»

(Heidegger, 1927/1962, p. 227)

در اینجا، چرخه‌های تکراری زندگی راوی نشان‌دهنده ناتوانی او در تغییر وضعیت خود و فرار از احساس بی‌معنایی هستند. این وضعیت باعث ایجاد بحران وجودی در شخصیت اصلی می‌شود.

ج) یادآوری خاطرات

صحنه‌هایی که شامل یادآوری خاطرات گذشته هستند نیز بر مفهوم زمانمندی تأکید دارند. راوی با مرور تجربیات گذشته خود تلاش می‌کند تا معنای هویت خود را کشف کند.

«خاطرات کودکی همیشه مانند سایه‌ای بر سر من سنگینی کرده‌اند... هیچ‌گاه نتوانسته‌ام فراموش کنم.»
(بوف کور، ص. ۴۲)

اکفراسیس: هدایت با توصیف جزئیات دقیق از خاطرات کودکی، احساسات پیچیده‌ای؛ مانند عشق و نفرت را منتقل می‌کند. این توصیفات نه تنها نشان‌دهنده زمانمندی هستند؛ بلکه همچنین بر اهمیت تجربیات گذشته در شکل‌دهی به هویت فرد تأکید دارند.

تحلیل: هایدگر بیان می‌کند:

«ما تنها موجوداتی هستیم که قادر به یادآوری گذشته خود هستیم»

(Heidegger, 1927/1962, p. 199)

در اینجا، یادآوری خاطرات نشان‌دهنده پیوند عمیق میان گذشته و حال شخصیت اصلی است که بر هویت او تأثیرگذار است. این پیوند باعث ایجاد احساس گم‌گشتگی و سردرگمی در شخصیت اصلی می‌شود.

صحنه‌های تحلیل‌شده نشان‌دهنده وضعیت وجودی شخصیت اصلی در بوف کور هستند که همگی بر مفهوم «زمانمندی» تأکید دارند. هدایت با استفاده از تکنیک اکفراسیس توانسته است احساسات عمیق انسانی و بحران‌های وجودی شخصیت خود را به تصویر بکشد.

در جدول شماره (۲) تلاش شده است تا ضمن ایجاد خوانایی بیشتر برای نکات مهم برای سایر صحنه‌های رمان نیز توضیحات تکمیلی اضافه شود.

جدول شماره (۲) موارد شناسایی شده از تکنیک اکفراسیس در «بوف کور»

اکفراسیس	متن مرتبط	مفهوم فلسفه هایدگر	توضیحات تکمیلی
گل‌دزدی	رویش یک پیرمرد قوز کرده... زیر یک درخت سرو نشسته بود و سازی شبیه سه‌تار در دست داشت...	بیگانگی	تصویر پیرمرد و زن، نمادی از جبرگرایی و تکرار سرنوشت محتمل است که حس بیگانگی راوی نسبت به جهان را بازتاب می‌دهد.

اکفراسیس	متن مرتبط	مفهوم فلسفه هایدگر	توضیحات تکمیلی
تاریک‌رشدی زیبایی	تاریک‌روشن بود، روشنایی کدري از پشت شیشه‌های پنجره داخل اتاقم شده بود...	هستی برای مرگ	نقاشی زن اثری بازتاب تلاش راوی برای جاودانه کردن زیبایی در برابر فناپذیری و مرگ است. (Being and Time, p. 310)
سایه‌های بی‌سایه	...جلو مهتاب سایه‌ام بزرگ و غلیظ به دیوار می افتاد؛ ولی بدون سر بود...	بحران هویت و اضطراب (Angst)	سایه‌های بی‌سر نمایانگر گم‌گشتگی وجودی راوی و انزوای او در جهان بی‌معنا هستند (Being and Time, p. 233).
رودخانه	...از کوه و دشت و رودخانه می‌گذشت. اطراف من یک چشم‌انداز جدید و بی‌مانندی پیدا بود...	زمانمندی	جریان رودخانه نمادی از گذر زمان است که نشان می‌دهد چگونه لحظه حال به گذشته و آینده متصل است. (Being and Time, p. ۳۷۴)
لانگ متریکه	اطراف من یک چشم‌انداز جدید و بی‌مانندی پیدا بود...	بی‌وطنی (Unheimlichkeit & Entfremdung)	خانه متروکه بازتاب تنهایی و جدایی دازاین از جهان و دیگران است.
لیند موز	...لبخندی که معنی آن را نمی‌فهمیدم، لبخندی که مرا بیشتر مضطرب می‌کرد...	مرگ به‌عنوان بخشی از زندگی	لبخند پیرمرد، یادآور حضور دائمی مرگ در زندگی است و تقابل آن با زندگی را برجسته می‌کند.
لیند موز	...جلو نور لرزان شمع حالت صورتش آرام‌تر شد و در سایه‌روشن اتاق حالت مرموز و اثری به خودش گرفت.	تقابل جاودانگی و فناپذیری	نور شمع، چهره زن را اثری و رمزآلود نشان می‌دهد و این تضاد میان زیبایی و زوال را تقویت می‌کند.
لیند موز	...دیوارهای اتاق با نقش‌های عجیب و پیچیده‌ای تزیین شده بودند...	چرخه تکرار و پیچیدگی زندگی	الگوهای تکرارشونده روی دیوار، بازتابی از تکرار روزمره و محدودیت‌های زندگی انسانی هستند.

اکفراسیس	متن مرتبط	مفهوم فلسفه هایدگر	توضیحات تکمیلی
تصویر تصویر	...یک آینه به دیوار است که صورت خودم را در آن می‌بینم...	اضطراب از خویشتن (Angst und Selbstentfremdung)	تصویر معکوس در آینه، بحران هویت و ناتوانی راوی در تعریف خویشتن را بازتاب می‌دهد.
زخم روی دست	...روی دستم زخمی عمیق بود که یادآور دردهایی قدیمی بود...	یادگار رنج (Erfahrung des Leidens)	زخم، نمادی از آسیب‌های جسمی و روانی است که دازاین برای درک اصالت باید با آن مواجه شود.
فلسفه تزیین و	افکارم دقیق، بزرگ و افسون‌آمیز شد...	اضطراب و گریز از واقعیت	خلسه تریاک، نمادی از تلاش راوی برای فرار از اضطراب و مواجهه با بی‌معنایی است.
چشم‌های زن پیری	چشم‌های مؤرّب ترکمنی که یک فروغ ماوراء طبیعی و مست‌کننده داشت...	رازآلودگی و تأمل فلسفی	چشم‌های زن اثری نمادی از ناشناختگی و تأمل فلسفی درباره جاودانگی و مرگ هستند.
محیط سورئال	اطراف من یک چشم‌انداز جدید و بی‌مانندی پیدا بود...	فاصله از واقعیت (Entfremdung)	فضای گوتیک و مه‌آلود، فاصله راوی از واقعیت و غرق شدن در ذهنیت او را نشان می‌دهد.
نقاشی کوزه	...با نقاشی کوزه ذره‌ای فرق نداشت، مثل اینکه عکس یکدیگر بودند...	تکرار ابدی (Ewige Wiederkehr)	نقاشی و کوزه، بازتاب حافظه و وسواس ذهنی راوی در تکرار گذشته هستند (Being and Time, p. 374).
صدای خنده‌های دوردست	صدای خنده‌های مبهم و دوری که نمی‌دانستم از کجا می‌آید...	اضطراب ناشی از ناشناختگی جهان	خنده‌های دوردست، حس بی‌قراری و نگرانی راوی از بی‌معنایی جهان را تقویت می‌کنند.
نور لرزان شمع	...جلو نور لرزان شمع، چهره‌اش اثیری‌تر و مرموزتر به نظر می‌رسید.	زیبایی و زوال	نور شمع، تضاد میان لحظه‌های زیبایی گذرا و اجتناب‌ناپذیری زوال را برجسته می‌کند.

نقش تم‌های معماری در بوف کور

در بوف کور، تم‌های معماری تنها عناصری تزیینی نیستند، بلکه به مثابه ابزارهایی روایی عمل می‌کنند که جهان ذهنی و روانی راوی را تجسم می‌بخشند. هدایت با بهره‌گیری از این تم‌ها، فضایی وهم‌آلود و انتزاعی خلق می‌کند که بازتاب‌دهنده درونی‌ترین ترس‌ها، وسواس‌ها و بحران‌های هستی‌شناختی راوی است. این فضاها نه تنها انزوا، مرگ و زوال را بازنمایی می‌کنند، بلکه مرز میان واقعیت و خیال را مخدوش ساخته و روایت را به یک کابوس فراواقعی بدل می‌کنند.

اتاق قبرمانند: تجسم زوال و مرگ تدریجی

راوی در فضایی زندگی می‌کند که همچون قبری است که او را در خود حبس کرده است. این اتاق نه تنها مرزهای فیزیکی دارد، بلکه محدودیت‌های روانی و اگرستانسالیستی نیز بر راوی تحمیل می‌کند. سکون و تنگنای این فضا، استعاره‌ای از مرگ تدریجی، فروپاشی روانی و انزوای وجودی او است. در این اتاق، گذشته، حال و آینده در هم می‌آمیزند و مفهوم زمان از بین می‌رود که در اندیشه‌های هایدگر با مفهوم «زمان‌مندی» ارتباط دارد.

شهر ناشناخته: سرگردانی در جهانی بی معنا

راوی در شهری سرگردان است که ساختمان‌های آن اشکال هندسی عجیب (منشوری، مخروطی و مکعبی) دارند. این شهر نه تنها از سکنه خالی به نظر می‌رسد، بلکه خود راوی نیز در آن احساس بیگانگی می‌کند. شهر به مثابه انعکاسی از ذهن آشفته راوی عمل می‌کند، جهانی که از منطق عادی پیروی نمی‌کند و بی‌نظمی و ازهم‌گسیختگی آن بر حس سرگردانی، بی‌هویتی و بی‌معنایی او تأکید دارد. این فضا با مفهوم «بیگانگی» در فلسفه هایدگر قابل تطبیق است، جایی که فرد در مواجهه با جهان، دچار اضطراب و گم‌گشتگی می‌شود.

پنجره‌ها: مرز میان درون و بیرون، نظارت و انزوا

پنجره‌ها در بوف کور نه تنها به عنوان روزنه‌ای برای مشاهده جهان بیرون عمل می‌کنند، بلکه همچون چشمانی نمادین، بیانگر نظارت، قضاوت و کشف حقیقت نیز هستند. اینتم، تنشی میان میل به ارتباط با بیرون و احساس حبس در دنیای درونی راوی را آشکار می‌سازد. با این حال، منظره‌ای که از خلال این پنجره‌ها دیده می‌شود، غالباً تاریک، وهم‌آلود و خالی از امید است. به بیان دیگر، پنجره‌ها به جای آنکه راوی را به واقعیت متصل کنند، انزوای او را تشدید کرده و حس ناامیدی و گسیختگی او از جهان را تقویت می‌کنند.

این تحلیل نشان می‌دهد که هدایت چگونه از عناصر معماری برای بازنمایی مفاهیمی همچون مرگ، انزوا، گم‌گشتگی و زوال روانی استفاده می‌کند. این فضاها و هم‌آلود نه تنها محیط داستان را شکل می‌دهند، بلکه به مثابه استعاره‌هایی از وضعیت وجودی راوی، روایت را به سطحی عمیق‌تر از تحلیل‌های صرفاً روایی ارتقا می‌دهند.

رمان بوف کور صادق هدایت، اثری چندلایه و پیچیده است که با بهره‌گیری از تکنیک‌های روایی مدرنیستی و مفاهیم فلسفی، به بررسی بحران‌های وجودی انسان مدرن می‌پردازد. در این پژوهش، با تکیه بر مفاهیم فلسفی هایدگر، نشان داده شد که چگونه هدایت از تکنیک اکفراسیس برای خلق تصاویری بصری و حسی بهره گرفته تا مفاهیمی مانند اضطراب وجودی، بیگانگی، مرگ و زمانمندی را به شکلی نمادین و هنری در روایت خود ادغام کند.

اضطراب وجودی و مواجهه با مرگ

مفاهیم «هستی برای مرگ» و اضطراب وجودی^۳ در بوف کور در صحنه‌هایی مانند نقاشی زن اثری در نور شمع و سایه‌های بی‌سر به وضوح بازتاب یافته‌اند. این صحنه‌ها، تعارض میان تلاش برای جاودانگی و اجتناب‌ناپذیری مرگ را نمایش می‌دهند.

هایدگر اضطراب را تجربه‌ای بنیادین از مواجهه دازاین با «هیچ» می‌داند، جایی که فرد از تمامی ارزش‌های تثبیت‌شده و امنیت‌های کاذب جدا می‌شود و با حقیقت بی‌معنایی جهان روبه‌رو می‌گردد. (Being and Time, 1927, p. ۳۱۰)؛ اما در بوف کور، اضطراب نه تنها راوی را به اصالت رهنمون نمی‌شود، بلکه او را در چرخه‌ای از وسواس و انفعال فرومی‌برد. درحالی‌که در فلسفه هایدگر، اضطراب می‌تواند به خودآگاهی و پذیرش حقیقت هستی منجر شود، در هدایت این اضطراب، تنها به فروپاشی ذهنی شخصیت اصلی می‌انجامد.

بوف کور را می‌توان در کنار آثاری چون تهوع ژان پل سارتر و مسخ فرانتس کافکا بررسی کرد. درحالی‌که سارتر در تهوع به بحران وجودی از منظر فلسفه آزادی و انتخاب می‌پردازد، هدایت در بوف کور اضطراب را نه ناشی از آزادی بیش از حد، بلکه به دلیل جبرگرایی و گریزناپذیری سرنوشت ترسیم می‌کند. از سوی دیگر، در مسخ، کافکا با روایتی نمادین، فروپاشی هویت فردی و بیگانگی انسان در برابر جامعه را به تصویر می‌کشد که این مضمون شباهت‌هایی با بوف کور دارد. بااین حال، هدایت برخلاف کافکا، اضطراب راوی را نه به رابطه‌اش با دیگران، بلکه به درگیری ذهنی و چرخه‌ای از توهم و خاطره پیوند می‌دهد.

بیگانگی و گم‌گشتگی

بیگانگی در فلسفه هایدگر به معنای احساس غریبگی دازاین در جهان است، احساسی که نشان‌دهنده جدایی فرد از امنیت روزمرگی است. (Being and Time, p. ۲۳۳). در بوف کور، این بیگانگی از طریق فضای مه‌آلود خانه، سایه‌های لرزان و کوزه نقاشی شده به تصویر کشیده شده است.

راوی در مواجهه با این فضاها، حس جدایی از خود و جهان را تجربه می‌کند. این بیگانگی نه تنها در سطح روان‌شناختی، بلکه در سطح هستی‌شناختی نیز نمود دارد و به بحران هویتی راوی منجر می‌شود. درحالی‌که هایدگر بیگانگی را لحظه‌ای می‌داند که می‌تواند فرد را به سوی درک عمیق‌تر از خود سوق دهد، در هدایت این بیگانگی نه راهی برای آگاهی، بلکه دریچه‌ای به زوال است.

^۳Angst

زمانمندی و چرخه تکرار

زمانمندی یکی از مفاهیم کلیدی در فلسفه هایدگر است. او استدلال می‌کند که دازاین، همواره در آینده خود امکان‌های زیستن را تعریف می‌کند و از این طریق گذشته، حال و آینده را به هم پیوند می‌دهد. (Being and Time, p. 374) در بوف کور، این زمانمندی در رودخانه، پلکان بی انتها و کوزه نقاشی شده بازتاب یافته است. این صحنه‌ها نشان‌دهنده ناتوانی راوی در فرار از گذشته و وسواس او به تکرار بی پایان خاطرات‌اند. درحالی‌که در فلسفه هایدگر، زمانمندی می‌تواند به امکان شکل‌گیری زندگی اصیل بینجامد، در بوف کور، راوی در چرخه‌ای گرفتار است که مانع یافتن معنای زندگی می‌شود.

نگاه دیگری و آگاهی از خود

مفهوم «نگاه دیگری» که در پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی نیز بررسی شده است، در بوف کور در قالب چشم‌های اثری و چشم‌های خیالی بازتاب یافته است. این نگاه‌ها، حس نظارت و قضاوت راوی را تقویت می‌کنند و اضطراب وجودی او را شدت می‌بخشند.

درحالی‌که در فلسفه هایدگر، نگاه دیگری می‌تواند به خودآگاهی دازاین بینجامد، در بوف کور، این نگاه‌ها راوی را بیشتر در بحران و وسواس فرومی‌برند. این موضوع نشان‌دهنده تفاوت رویکرد هدایت در بازنمایی این مفهوم است.

تفاوت‌های اساسی میان نگاه هایدگر و هدایت

تحلیل‌ها نشان می‌دهد که اگرچه بسیاری از مفاهیم مطرح‌شده در بوف کور با فلسفه هایدگر همخوانی دارند، اما تطابق آن‌ها کامل و بی‌چون‌وچرا نیست. هدایت از مفاهیم اگزیستانسیالیستی در بستری کاملاً متفاوت بهره می‌گیرد و تأکید او بر زوال و بیهودگی، فاصله معناداری با تفکر هایدگری دارد.

۶. نتیجه‌گیری نهایی

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که باوجود شباهت‌های ظاهری، نگاه هدایت به بحران‌های وجودی، بدبینانه‌تر و ناامیدکننده‌تر از فلسفه هایدگر است. درحالی‌که هایدگر اضطراب و مرگ را راهی به سمت زندگی اصیل می‌داند، هدایت این مفاهیم را در بستر انزوا، پوچی و گریزناپذیری از سرنوشت قرار می‌دهد.

بااین حال، این تفاوت‌ها نه تنها خللی در تحلیل‌های مبتنی بر فلسفه هایدگر ایجاد نمی‌کنند، بلکه بر غنای آن‌ها می‌افزایند و نشان می‌دهند که هدایت با آگاهی، فلسفه‌های غربی را به طور خلاقانه در بستر فرهنگ ایرانی بازآفرینی کرده است. بوف کور را می‌توان به عنوان اثری ادبی - فلسفی دانست که نه تنها به بحران‌های وجودی انسان معاصر می‌پردازد، بلکه با خلق تصویری ماندگار و ترکیب هنری میان فلسفه و ادبیات، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات مدرن ایران و جهان دارد. این اثر، چالش‌ها و تناقضات انسان مدرن را به شیوه‌ای پیچیده و خلاقانه بیان می‌کند و به عنوان متنی چندبعدی، همچنان موضوعی جذاب برای تحلیل‌های میان‌رشته‌ای است.

کتابنامه

- احمد خاتمی و محسن نصیری. (۱۳۹۲). «بررسی و مقایسه دو تصویر در بوف کور و طوطی نامه».
- آذر حسینی فاطمی، مصطفی مرادی مقدم و مرگان یحیی‌زاده. (۱۳۹۲). «گوتیک در ادبیات تطبیقی: بررسی برخی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو».
- بیتا دارابی، فاطمه حیدری و بهناز امانی. (۱۳۹۲). «خوانش بینامتنی پیکر فرهاد و بوف کور».
- حسام کشاورز و علی اصغر فهیمی‌فر. (۱۳۹۵). «بازشناسی مبانی نظری نگارگری ایرانی در رمان بوف کور».
- سهراب طاوسی. (۱۳۹۲). «بوف کور؛ متن معطوف به قدرت خوانش فوکویی بوف کور نوشته صادق هدایت».
- سیده یاسمین سجادی و منصوره سجادی. (۱۴۰۰). «مطالعه تطبیقی پوچی و شیء‌وارگی در دو رمان بیگانه اثر آلبر کامو و بوف کور اثر صادق هدایت».
- هدایت، صادق. (۱۳۱۵). بوف کور. تهران: امیرکبیر.

- Baird, M. (1990). The Blind Owl as an international aesthetic system. *Comparative Literature*, 42(2), 102-124.
- Bergson, H. (1911). *Creative Evolution* (A. Mitchell, Trans.). Macmillan.
- Blattner, W. D. (1999). *Heidegger's Temporal Idealism*. Cambridge University Press.
- Coulter, M. (2020). Literary echoes: Western influences in *The Blind Owl*. *Journal of Comparative Literature*, 15(3), 215-233.
- Deleuze, G. (1985). *Cinema 2: The Time-Image* (H. Tomlinson & R. Galeta, Trans.). University of Minnesota Press.
- Dreyfus, H. L. (2005). *Being-in-the-World: A Commentary on Heidegger's Being and Time, Division I*. MIT Press.
- Goldhill, S. (2007). What is Ekphrasis for? *Classical Philology*, 102(1), 1-19.
- Heffernan, J. A. W. (2004). *Museum of Words: The Poetics of Ekphrasis from Homer to Ashbery*. University of Chicago Press.
- Heidegger, M. (1927/1962). *Being and Time* (J. Macquarrie & E. Robinson, Trans.). Harper & Row.

- Karimi-Hakkak, A. (1992). [Review of Hedayat's Blind Owl as a Western Novel, by M. Beard]. World Literature Today, 66(1), 197-197.
- Milani, A. (2004). Lost Wisdom: Rethinking Modernity in Iran. I.B. Tauris.
- Mitchell, W. J. T. (1994). Ekphrasis and the Other. University of Chicago Press.
- Mulhall, S. (2005). Heidegger and Being and Time. Routledge.
- Nietzsche, F. (1882/1974). The Gay Science (W. Kaufmann, Trans.). Vintage.
- Nietzsche, F. (1883-1885/1968). Thus Spoke Zarathustra (R. J. Hollingdale, Trans.). Penguin Classics.
- Sartre, J.-P. (1943/1992). Being and Nothingness (H. Barnes, Trans.). Washington Square Press.
- Turan, O. (2007). Spaces of Suicide: Architectural Metaphors and Leitmotifs in Sadeq Hedayat's Blind Owl. The Journal of Architecture, 12(2), 193-198.
- Wei Ming, L. (2000). Hedayat and the Western Gothic Tradition. Modern Language Studies, 46(1), 189-207.
- Wrathall, M. A. (Ed). (2013). The Cambridge Companion to Heidegger's Being and Time. Cambridge University Press.